



خیلی از شما معذرت می‌خواهم که حرف می‌زنم. می‌دانم که انتظارش را نداشتید. ولی باور بفرمایید که ابدأ قصد بی‌حرمتی یا مزاحمت ندارم. آن‌ها در مورد شما اشتباه کرده‌اند. اگر یک جو شعور داشتند و از نوک دماغشان آن طرف‌ترها را دیده بودند، می‌فهمیدند که هر کس خلق و خویی دارد. مثلاً شما دلتان نمی‌خواهد حرف بزنید. خوب، به کسی چه مربوط است؟ اما در این دوازده روزی که من افتخار هم‌اتاق بودن با شما را پیدا کرده‌ام، این‌طور دستگیرم شده است که شما گوش می‌کنید. بیشتر از صداها به رنگ‌ها و شکل‌ها و حرکت‌ها گوش می‌کنید. البته با صداها مخالفتی ندارید. آن‌ها با می‌شنوید، ولی به آن‌ها گوش نمی‌دهید. از این بابت به شما حق می‌دهم. صدای آدم‌ها برایتان یکنواخت شده است. گذشته از یکنواختی، حتماً از تفسیر و تعبیر حرف‌ها خسته شده‌اید. می‌دانید که هیچ‌کس همان چیزی را نمی‌گوید که می‌خواهد بگوید، اما از

شما توقع دارد که همان چیزی را بفهمید که او می‌خواهد بگوید. مسخره نیست؟ تهوع‌آور نیست؟ تازه اگر شما برگردید به او بگویید که از حرفش همان چیزی را فهمیده‌اید که او می‌خواسته است. بفهمید، فریادش بلند می‌شود که آدم بدبین و بدفکری هستید. جنجال راه می‌اندازد. پیش همه شما را سکه یک پول می‌کند. همه را شاهد می‌گیرد و حرف خودش و تفسیر شما را در ترازوی مماشات و مدارای آن‌ها می‌گذارد و آن‌ها هم در دلشان تفسیر شما را می‌پذیرند، اما با زبانشان به آن بیچاره آزرده حق می‌دهند و شما را محکوم می‌کنند. این برای آدم‌ها طبیعی شده است. اگر به شما حق بدهند و او را محکوم کنند، خودشان را محکوم کرده‌اند. سررشته زندگی از دستشان درمی‌رود. گیج و آشفته می‌شوند. فکر می‌کنند که همه چیز را باید از سر بگیرند. حتی دنیا را از نو بسازند. زبان را درهم بریزند و آن را تصفیه کنند. می‌دانند که بعد از چنین تصفیه‌ای، از زبان چیزی باقی می‌ماند که با آن می‌شود فقط یک زندگی ساده چوپانی و زراعتی کرد. بقیه‌اش که دورریختنی است، اسباب زندگی آدم متمدن امروز است. با بقیه‌اش که دورریختنی است فرهنگ‌های متری را ساخته‌اند. با بقیه‌اش که دورریختنی است بهترین کتاب‌های عالم را نوشته‌اند. بله، از هیچ‌کس نمی‌شود چنین انتظاری داشت. زندگی آدم‌ها همین است که هست. یا باید قبولش کرد و هم‌رنگ جماعت شد، یا باید با سکوت ردش کرد و کنار نشست.

به نظر من شما همین کار را کرده‌اید. چیزی را که نمی‌توانسته‌اید قبول کنید با سکوت رد کرده‌اید و کنار نشسته‌اید. اما زندگی را رد نکرده‌اید. می‌بینید و می‌شنوید و فکر می‌کنید. مهم‌تر از همه